

Bi Eshq, Bi Negâh

Collection of Poems

Minâ Asadi

1994

دفتر شعر
مینا اسدی

بی عشق بی نگاه

www.tabaristan.com

بی عشق، بی نگاه

مینا اسدی

بخشی از شعرهای ۱۳۷۲ - ۱۳۶۹

۱۹۹۳ - ۱۹۹۰

www.tabarestan.info
تبرستان

شعرهای این دفتر:

۳	طرح «یک»	صفحة ۳
۴	طرح «دو»	
۶	طرح «سه»	
۷	طرح «چهار»	
۸	بر ایوان یادها	
۱۰	طرح پنج	
۱۲	طرح شش	
۱۴	خوش ترین رؤیای من	
۱۶	طرح «هفت»	
۱۷	طرح «هشت»	
۱۸	طرح «نه»	
۱۹	طرح «ده»	
۲۰	طرح «یازده»	
۲۱	طرح «دوازده»	

* بی عشق، بی نگاه

* مینا اسدی

* طرح جلد: نصیر مشکوری

* عکس: Ann Andrè

* تیراز: ۷۵۰ جلد

* چاپ اول: ۱۳۷۲ (۱۹۹۳)

* حروفچینی: پاور، استکهلم

* چاپ: پکا پرینت، لندن

* حق چاپ محفوظ

ISBN 91-971979-0-4

MINA FÖRLAG C/O Aftab
Box 5065
163 05 SPÅNGA SWEDEN

* نشانی:

۲۲	طرح «سیزده»
۲۴	ده لحظه‌ی تردید
۲۶	طرح «چهارده»
۲۷	طرح «پانزده»
۲۹	طرح «شانزده»
۳۱	طرح «هفده»
۳۲	در سوگ زندگان
۳۵	دلتنگی برای ساری «یک»
۳۷	طرح «هیجده»
۳۸	در مجلس یادبود
۳۹	طرح «نوزده»
۴۰	کارگر
۴۱	در ستایش معشوق
۴۳	طرح «بیست»
۴۵	طرح «بیست و یک»
۴۷	طرح «بیست و دو»
۴۸	طرح «بیست و سه»
۵۰	دلتنگی برای ساری «دو»
۵۲	طرح «بیست و چهار»
۵۳	طرح «بیست و پنج»
۵۴	طرح «بیست و شش»
۵۵	طرح «بیست و هفت»
۵۶	طرح «بیست و هشت»
۵۷	از سرب‌ی حوصلگی
۵۹	پروانه‌ی بازگشت
۶۱	هفت اندوه خاکستری
۶۳	در چهارشنبه‌ای از ماه مارس
۶۵	بدانسان که تومی شکفی

طرح «یک»

بی عشق،

بی نگاه،

گسترده خود را

در شب

ماه!

اینجا

- در قلبم -

زخمی ست

که لحظه ای از آن نمی آسایم .

طرح «دو»

تیره تر از آن

که نگاه تو بر من نتابد

- از اندوه نداشتنت

سرگراتر -

طرح «سه»

آنچه که در دوردست

می بینی

درخت نیست

منم

که ایستاده ام !

۶

طرح «چهار»

قربانی نبوده ام

عشق ورزیده ام

و عاشقانی چند

زاییده ام .

۷

و کابوس‌ها،

شالی

بر شانه‌های روزگار رفته‌ام .

اینجا

منم

نشسته بر ایوان یادها

و شوقِ دقایقم

صدای پای رهگذرانست .

بر ایوانِ یادها

نه رشته‌ای

و نه پیوندی

رویاهایی ایستاده

بر کمانِ ماه

یعنی نخواستم که ببینم
خاموشان را
کرها،
لال‌ها،
فراموشان را .

www.tabarestan.info
تبرستان

طرح «پنج»

- گفتی سلام؟

- نه

ندیدم

- تبی که یک نفس ست. -
که با تو عشق
رهایی ست
رستن از قفس ست .

www.tabarestan.info
تبرستان

طرح «شش»

نه

با تو عشق ،
تب تند آشنایی نیست

گلِ خشخاشی در جانم می روید،
و خانه ام

- قایقی پنهان در مه -

به آوازِ خورشید

برمی خیزد.

از آن شادمانیِ افیونی

که در چشمانِ کودکیِ توست،

جهان،

گاهواره‌یِ خوشترین رؤیای من می شود.

خوش‌ترین رؤیای من

از آن شادمانیِ افیونی

که در چشمانِ کودکیِ توست

طرح «هفت»

بالا آمد

شکم شب،

- تهِ رنجِ پنهان -

و روز

زاییده شد.

۱۶

طرح «هشت»

پنهانی،

از عابرانِ گریه و لبخند

در جامه‌ی جادوییِ سکوت !

۱۷

طرح «۵۵»

کشیده شد

نگاهت،

بر شیشه‌ی تنم

تکه تکه شدم،

ریختم .

طرح «نه»

نگاهی

بسانِ دالانِ بی انتها.

تنِ من،

آماجِ آن نگاه.

طرح «یازده»

طرح «دوازده»

به من که می نگری،

برهنه می شوم،

بی باک می شوم !

تو،

پاسخ

شفقت من

بودی !

آزادیِ توست،
برای آن پروازی
که بی عشق،
شدنی نیست.

طرح «سیزده»

نه گرفتنی ست
و نه در بند کشیدنی،
عشق

در هشتمین خانه

کلیدی می یابد

در هفتمین خانه

هفت بار

نامی را صدا می زند

در ششمین خانه

به پرنده ای

دانه می دهد

در پنجمین خانه

سایه ای موهوم می بیند

در چهارمین خانه

زمزمه ای می شنود

در سومین خانه

شعری می نویسد

در دومین خانه

رها می شود

و در اولین خانه

سیبی می چیند

از درختی

که من در پای آن ایستاده ام .

ده لحظه ی تردید

در دهمین خانه

خواب می بیند،

در نهمین خانه

شمعی می افروزد،

طرح «چهارده»

آغوش من

و جهان

گشاده است،

معشوق رفتنی ست،

عشق را دریاب !

طرح «پانزده»

دلتنگی

خاکستری بود،

عشق

نارنجی،
و من به خاکستر نشسته
خاکستری را دوست داشتم.

طرح «شانزده»

در جستجوهایم
ترا یافتم
- هم‌رنگ غم‌هایم
و دلبسته‌ی دلتنگی‌هایم. -

آیا

برای آنکه دوباره

زمزمه‌ی جویبار را بشنوم،

باید ترا گم کنم؟

طرح «هفتده»

در حضور مرگ ایستاده‌ایم،

بیش از آنکه

در حضور زندگی!

دندانِ خون آلودش را
تُف می کند.

شیم

پَریشانِ کابوسِ جمجمه ایست
با حفره های تهی از چشم .
کسی در گوشی می گیرد

بخاطرِ من
که هنوز زنده ام،

و کسی در کنارِ من

نامِ مردگانِ آشنا را
در دفتری رقم می زند.

تلفن زنگ می زند

مرده ای در گوشی
با وحشت نفس می کشد.

کسی

از آنسوی جهان

مرا می نامد

و زنی همانم من

چهره اش را

در سوگِ زندگان

تلفن زنگ می زند

کسی در گوشی می گیرد،

کسی

در کنارِ من

در دست هایش

پنهان می کند.

تلفن زنگ می زند،

کسی در کنار من

دندانِ خون آلودش را

تُف می کند.

دلتنگی برای ساری «یک»

ای علف های خیس

که بر بسترِ رودخانه های سرزمین من

می رویید،

با نسیم

که عاشقانه از شما می‌گذرد بگویید

که بوی تن شما

در این سوی جهان نیز

عاشقی دارد!

طرح «هیجده»

روان پریش‌ترینم

در این خراب‌آباد،

و دل سپرده‌ام اینک

به هرچه بادآباد!

طرح «نوزده»

باد آمد،

توفان شد،

برگ مرد،

درخت،

ایستاده بود، اما

تا بهاری دیگر.

در مجلس یادبود

دو زن

و سه معشوقه داشت

و به زن همسایه‌ی دستِ راست نیز

بی توجه نبود

مرد خوبی بود !

کارگر

بی داسی

یا چکشی

بر پرچمت

دوستت دارم

هرآنگونه که باشی .

۴۰

درستایش معشوق

به درم کن،

از چنگ،

چنگِ

خرچنگِ

دریچه های بسته.

۴۱

به درم کن،

از زهر،

زهرِ

مارهای رج،

ردیفِ اندیشه ام.

به درم کن،

از خودم،

که نفسِ همه ی چنگ ها

و زهرهای جهانم.

به درم کن،

به کلامی،

نامی !

طرح «بیست»

موریانه ای

پنجره ای را می جود،

دارکوبی

درختی را ،

تو

از درون

مرا .

طرح «بیست و یک»

هرگز

کسی را نفرینتم

آنان خویش را

با رؤیای من فریفتند

آنگاه که به چشمه‌ای رسیدند

با ناخن‌های یأس

چهره‌ی بی‌نقابم را دریدند!

طرح «بیست و دو»

سنگی

در چاهی افتاد

از غریزه و شهوت،

و تو

بانوی کوچک خانه شدی .

گوشِ صدف‌های تو
از شن‌های ساحل پرست،
و صدایت،
در همهمه‌ی باد
گم خواهد شد .

طرح «بیست و سه»

آی
مرجانِ کوچک
گریه نکن،

آی گمشدگان

- سالهای گمشده‌ی من -

کودکی در خورشیدی حقیقی،

دختر بچه‌ای خوابزده

برشانه‌های زنی آبستن،

شاخه‌ای وابسته

به ساقه‌ی تنومندِ امنیت،

می‌گردد

می‌گردد

در صندوقخانه،

در جامه‌دان‌های قدیمی،

در کوچه‌های سنگفرش،

در ساحل‌های تنهایی،

و گمشده‌ای را نمی‌یابد.

دلتنگی برای ساری «دو»

پنجره‌های آواز

دورنمای سرخ

و حنجره‌ی زنی

از این سوی جهان

که می‌سراید:

طرح «بیست و پنج»

ناقوس می زنند،

دسته گلی

بر رودخانه ای ناشناس

پرپر می شود .

طرح «بیست و چهار»

پریده رنگ

در راهی،

و سپیده

با عبور تو

می دمد.

طرح «بیست و هفت»

در صدفی
خواندم،
و دریا
پر از آواز مروارید شد .

طرح «بیست و شش»

گل‌ها چرا لباس سفید پوشیده‌اند،
این صدای آواز عروسانست
یا بیگانه‌ای را به خاک می‌سپارند؟

از سر بی حوصلگی

تمام میزهای جهان را

به مردی ببخشید

که شاعر نیست

و می نویسد،

طرح «بیست و هشت»

از بام

برآمدم،

و ماه

از چاکِ گریبانم

سرزد .

ودر عوض

لیوان آبِ خُنکی به من بدهید

تا حضورِ این مرد را

تاب آورم !

پروانه‌ی بی بازگشت

روز

از دستِ من

پر زد،

قناری کوچکی شد،

و بر شاخه‌ای نشست.

روز

از دستِ من پر زد،

گیاهی شد،

و در باغچه‌ای رویید.

روز

از دستِ من پر زد،

رهگذری شد،

و کودکی را بوسید.

روز

از دستِ من پر زد،

حسرتی شد،

و بر دلم نشست.

روز

از دستِ من پر زد،

پروانه‌ای شد،

و برنگشت .

هفت اندوهِ خاکستری

قایق‌های بادبانی

صبح شیری را

در اندوهی خاکستری

رها می‌کنند،

و بازوانِ دخترکان

از واپسین دیدار

عطرآگین است .

✽

هفت زندگی،

هفت دریا،

هفت برکه‌ی اطلسی رنگ،

هفت اقیانوس،

هفت قایقِ بادبانیِ کوچک،

که صبح شیری را

در اندوهی خاکستری

رها می‌کنند،

دستانی با بازوانی تُرد

و تو

که در چشمانِ من

هفت بار عاشق بودی.

- هفت لحظه‌ی بی‌اعتبار -

گورستانی برای خاطره‌هایم

پیدا کن .

در چهارشنبه‌ای از ماهِ مارس

عشق

از پله‌های نفس‌گیر

بالا می‌رود،

نرگس

در دستان تو می‌شکند،

و ماهیِ مرده‌ی تُنگِ بلورینِ قابِ نقاشی
به تلنگرِ بوسه‌های تو
در آب‌های رنگ
شنا می‌کند.

عشق
از پله‌های نفس‌گیر

بالا می‌رود،
و تو
در دستانِ من می‌شکفی .

بدانسان که تو می‌شکفی

زنگ ساعت،
چای،
قطار،
کار،
خمیازه.

بدان سان که تو می شکفی،

من در کنار اجاق‌های روشن

فرو می ریزم.

*

اندوه نان،

آب،

برق،

قرض،

کرایه خانه.

بدان سان که تو می شکفی،

من در کنار دیوارهای کهنه

فرو می ریزم.

*

میل‌های بافتنی،

کلاف‌های سردرگم،

ژاکت‌های گرم،

و گیسوانِ خاکستری.

بدان سان که تو می شکفی،

من بر روی ظرف‌های نشسته

فرو می ریزم.

بدان سان که تو می شکفی،

من بر روی نیمکت‌های

پارک‌ها،

فرو می ریزم.

بدان سان که تو می شکفی،

من

فرو می ریزم.